شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

سال چهاردهم

۴شنبه

۲۸ دی ۱۴۰۱
۲۵جمادی‌الثانی۱۴۴۴
شماره ۳۸۶۱

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۷۱٪

صبح ۶ -	ظهر ۲
عصر ۲ -	شب ۲ -

↑ -۴° ↓ ۷°

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۱:۵۲	نیمه شب شرعی ۲۲:۵۷:۳۳
غروب آفتاب ۱۶:۴۲:۳۵	اذان صبح فردا ۰۵:۱۲:۱۵
اذان مغرب ۱۷:۰۲:۲۸	طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۰:۴۵

استوری گرام

حکایت تیمور لنگ و تپه برفی



امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

تیمور لنگ، نخستین بنیان گذار و نخستین پادشاه سلسله گورکانیان، در یک روز برفی در زمستان سخت منطقه تصمیم گرفت برای خود جانشینی تعیین کند. همه کارگزاران و سرداران و فرزندان و فرزندان کارگزاران و سرداران و خواهرزادگان و برادرزادگان و خواهرزادگان همسر و برادرزادگان همسر خود و کارگزاران و سرداران و به طور خلاصه تمام اشخاصی را که از ژن خوب گورکانی برخوردار بودند یا با اشخاصی که از ژن خوب گورکانی برخوردارند وصلت کرده بودند، در کاخ پادشاهی جمع کرد و پس از آنکه جمع شدند به کنار تپه‌ای که در کنار کاخ بود و از برف پوشیده بود و تک درختی بر فراز آن روییده بود، برد.

سپس رو به همراهان کرد و گفت: ای گورکانیان و وابستگان گورکانیان، همه شما اشخاص سالم و تنومندی هستید و لباس گرم هم دارید و می توانید از این تپه بالا بروید. من امروز قصد تعیین جانشین برای خود دارم و جانشین من کسی خواهد بود که وقتی به بالای تپه رسید، جای پایی که از او بر جای مانده است خطی صاف و مستقیم باشد، نه خطی کج و معوج و زیگزاگ طور. وابستگان همه در پایین تپه صف کشیدند.

تیمور فرمان آغاز حرکت را صادر کرد و شیفتگان خدمت و مسئولیت همگی به سمت بالای تپه به راه افتادند. چند دقیقه بعد همگی به بالای تپه رسیدند، اما در کمال تعجب جای پای هیچ‌یک از آن‌ها صاف و مستقیم نبود و همه در طول مسیر قیقاج رفته بودند. در این هنگام تیمور خود راه افتاد و به سمت بالای تپه حرکت کرد و در کمال تعجب شیفتگان خدمت و مسئولیت، با اینکه لنگ بود و شل می‌زد، با طی مسیری صاف و مستقیم به تک درخت بالای تپه رسید. تیمور وقتی به بالای تپه رسید رو به شیفتگان کرد و گفت: تا خرخره خورده‌اید و چارستون بدنتان هم سالم است و کت و کلاه و کاپشن و دستکش هم پوشیده‌اید، اما بلد نیستید صاف راه بروید. می‌دانید چرا؟ همراهان گفتند: نمی‌دانیم ای تیمور بزرگ.

تیمور گفت: برای اینکه من موقع بالا رفتن به درخت نگاه می‌کردم و تنها هدف نهایی را مطمح نظر خود داشتم، اما شما از یک طرف به پاها و جای پای خود نگاه می‌کردید و از طرف دیگر به خدمت و مسئولیت و پادشاهی می‌اندیشیدید، برای همین این طور شد. در این هنگام فرزند یکی از سرداران گفت: ای تیمور بزرگ، می دانی چرا؟ تیمور گفت: چرا؟ فرزند گفت: برای اینکه شما به هدف خودت رسیده‌ای و الان برای خودت پادشاهی و استرس نداری اما این بدبخت‌ها با استرس و اضطراب رسیدن یا نرسیدن به پادشاهی و منصب خدمت و مسئولیت این راه را طی کردند برای این بود که این طور شد. تیمور که از این حاضرجوابی و تفسیر و تحلیل خوشش آمده بود نخست از وی تقدیر کرد و سپس دستور داد چشمان او را کور کنند تا مبادا بار دیگر نیز از این حاضرجوابی‌ها کند. سپس بدون اینکه جانشین خود را تعیین کند، فرمان بازگشت از تپه را صادر نمود و تا پایان عمر سلطنت کرد.

واگویه

وقتی، فرقی نمی کند....



مهدی محمدی
طنزپرداز

فرقی نمی‌کند شب باشد یا روز، هر زائری، هر زمانی که پا به حرمت بگذارد، خورشیدی در درونش طلوع خواهد کرد.

فرقی نمی‌کند که ابری در آسمان باشد یا نباشد، چون چشم‌هایی که به گنبد طلایی رنگ تو می‌افتند هر لحظه ممکن است به‌سان ابرهای باران زا شروع کنند به باریدن.

فرقی نمی‌کند در کدامین صحن و رواق توقدم بزنیم، چون هر جای این حرم که راه برویم، خاطرمان جمع است که تو با زائران خودت راه می‌آیی.

فرقی نمی‌کند که یک دست محکم به ضریحت چسبیده باشد یا اینکه یک دست از یک راه دور، روی سینه قرار بگیرد و به تو سلام دهد و از تو یاری بخواهد، چون می توانی دست هر کسی را، در هر جایی از این کره خاکی که منتظر عنایت توست بگیری.

فرقی نمی‌کند که آدم با دلش با توفارسی حرف بزند یا در دستش زیارتنامه عربی بخواند، تو آن‌قدر آگاه هستی که حرف دلمان را قبل از آنکه بگوییم می دانی.

فرقی نمی کند دوستدارانت فاصله‌شان با حرم تو دور باشد یا نزدیک، تو به تمام دوستدارانت نزدیکی.

فرقی نمی‌کند هوای شهر کسی که دوستت دارد پر از دود و دم باشد یا که صاف، گاهی وقت‌ها دل‌ها هوای حرم دارند و حال دل جز با نفس کشیدن در هوای حرمت خوب نمی‌شود.

فرقی نمی‌کند که از کدامین بست وارد حرمت بشویم، هر کسی وارد شود، دلش را به تو بسته است تا تمامی گره‌هایش باز شود.

فرقی نمی‌کند تنها به حرمت بیاییم یا دسته‌جمعی، کسی که به تو پناه آورده، هیچ‌گاه تنها نیست.

چکامه های رضوی

بخوان هشتمین جلوه ربنا را
امـام قـدر را امیـر قضا را
تبسـم تبسم رضـای خدا را
علی ابن موسی الرضا المرتضی را

امام رئوفی که سلطان طوس است
که سلطان طوس و انیس‌النفوس است
انیس‌النفوس است و شمس‌الشموس است
ببین لطف والشمس را والضحی را

چه اذن دخولی؛ برون مقامی
بخوان زیر لب: یسمعون کلامی
اگر بی‌قـرار جـواب سـلامی
به آهـی بلـرزان دل مبتلا را

چه دوری دل من چه دیری دل من
ز خوف و رجا ناگزیری دل من
فقیری یتیمی اسیری دل من
بخوان هل اتی هل اتی هل اتی را

سلام علی آل یاسین بخوان و
دو رکعت از آن شور شیرین بخوان و
دعا در شبستان آمین بخوان و
بخوان زیر لب یا سریع‌الرضا را

که شب‌های شور و شعف روزی‌ات باد
سحرهای نور و شرف روزی‌ات باد
و پرواز مشهد- نجف روزی‌ات باد
زیارت کنی بعد از آن کربلا را

سیدمحمدجواد شرافت

اول شخص

هر زائر، یک قصه

درباره رسول صدرعاملی کارگردانی که در یک سه گانه سینمایی به امام رضا(ع) ادای دین کرده است



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

از اول قرار نبود برود سراغ فیلم‌سازی و سینما. نه اینکه چون پدرش یک روحانی برجسته بود و همه می دانستند او پسر سید فخرالدین صدرعاملی است. اصلا در خانواده آن‌ها منعی وجود نداشت برای پیگیری علایق و سلایق مختلف. خودش سودای خبرنگاری و فعالیت مطبوعاتی داشت. سید فخرالدین، اهل اصفهان بود، رسول هم همانجا به دنیا آمده بود. مهاجرت پدر به تهران، آن‌ها را نمک گیر پایتخت کرده بود. رسول دیپلم را که گرفت برای ادامه تحصیل به فرانسه سفر کرد. در مونت پلیه، جامعه‌شناسی می خواند که رفته رفته با ورود امام(ره) به نوفل لوشاتو، از سمت روزنامه اطلاعات که پیش از سفر به فرانسه برای آن‌ها کار می‌کرد، مأمور ارسال گزارش‌های مرتبط با امام(ره) شد. کم کم درس و دانشگاه را رها کرد و تمام انرژی و زمانش را وقف پوشش اخبار و مصاحبه‌های امام خمینی(ره) کرد. آن گزارش معروف حضرت امام(ره) هنگام بازگشت به ایران در هواپیما را، رسول صدرعاملی ثبت و ضبط کرد و پس از آنکه با هیئت همراه امام(ره) به ایران برگشت و انقلاب اسلامی پیروز شد، با فراغ بال و آرامش برای تکمیل تحصیلاتش به فرانسه برگشت. مدت زیادی از رفتنش نگذشته بود که با خبر شهادت برادرش به وطن بازگشت و این بار به درخواست پدر در ایران ماند. سال ۵۸ با تهیه کنندگی مستند «خون بارش»، خود را در زمینه فیلم‌سازی محک زد و پس از شروع جنگ تحمیلی در سال ۶۱ با فیلم «رهایی» به شکل رسمی نخستین تجربه کارگردانی خود را به رخ سینماگران کشید و در همان بین تنها فرزندش میلاد به دنیا آمد. دو سال بعد با فیلم «گلهای داوودی» بر سر زبان‌ها افتاد و بعدتر با تأسیس شرکت «فیلمیران» به یکی از حرفه‌ای‌ترین سینماگران ایرانی تبدیل شد که از مجرای شرکت او، بیش از ۷۰ درصد تولیدات سینمایی عرضه می‌شد. رسول صدرعاملی که همواره دغدغه مسائل اجتماعی و مشکلات جوانان به ویژه دختران را در آثار خود به نمایش می‌گذارد، دین خود را به این مقوله در فیلم‌های «دختری با کفش‌های کتانی» (۷۷)، «من ترانه ۱۵ سال دارم» (۸۰)، «دیشب با تو دیدم آیدا» (۸۳) و «سال دوم دانشکده من» (۹۶) ادا کرد اما زیستن در خانواده‌ای مذهبی، همواره او را به داستان‌هایی با درون مایه‌های عقیدتی مشتاق کرده بود. رسول صدرعاملی که با سه فیلم «هرشب تنهایی»، «شب» و «در انتظار معجزه» ارادت خود را به امام هشتم(ع) عرضه داشته براین باور است: سالانه ۲۰ میلیون زائر از تمام اقشار وسنین با انواع شخصیت‌ها برای زیارت امام رضا(ع) به مشهد می روند و نمی شود این موضوع را در سینما نادیده گرفت. زنی بیمار، زوجی پریشان و مجرمی نادم چهره‌هایی قریب اما ناآشنا هستند که روزانه به حریم امن رضوی پناه می برند و به شکلی نمادین در این فیلم‌ها، بازتاب باورهای اعتقادی آدم‌ها می شوند. لوکیشن‌ها همگی مشهد و حرم مطهر امام رضا(ع) است و آنچه میان تمام شخصیت‌های این سه‌گانه سینمایی اشتراک دارد، امید به شفاعت، اجابت و پناهجویی است. رسول صدرعاملی با استعانت از آموخته‌های جامعه‌شناسی خود، هرآنچه را که در فیلم‌سازی فراگرفته به درون مایه‌های عقیدتی اش پیوند می‌زند تا در قالب آثاری سینمایی، به احیای باورهای دینی زمانه اش بپردازد.



روایت رضوی

چلچراغ های سحرانگیز حرم





سید محمدرضا هاشمی
روزنامه نگار

بچه که بودم وقتی می‌رفتیم حرم، زیر چلچراغ‌های باشکوه دارالولایه می نشستم و از پایین خیره می شدم به جزئیات آن‌ها، چلچراغ‌هایی که به غایت زیبا هستند و شکوه خاصی به رواق‌های حرم می‌دهند. همیشه دوست داشتم یک تکه از این شیشه‌های چندضلعی یکی از این چلچراغ‌ها بیفتد در دستانم و من جایی قایمش کنم، بشود رازی بین من و امام رضا(ع)، بشود نشانه‌ای از حرم. سال‌ها بعد یک گوشی تلفن همراه نوکیا گیرم آمده بود که یک دوربین سه‌مگا پیکسلی با حافظه‌ای محدود داشت. کارم این شده بود که بروم زیر چلچراغ‌ها بایستم و از آن‌ها عکس بگیرم. قصد داشتم این روند را ادامه دهم تا به یک مجموعه عکس برسد. هنوز گاهی که در آرشیو عکس‌هایم دور می‌زنم، این عکس‌ها را می‌بینم.

همه چلچراغ‌های حرم یک طرف، چلچراغ‌های سبز رنگ روضه منوره یک طرف. چهار چلچراغ مطبق سبز رنگ در چهارکنج ضریح و یک چلچراغ سبز رنگ که از زیر گنبد طلا آویزان شده بالای ضریح. اگر بخواهم در کنار حال و هوای خاص حرم چند موردی که در خاطره من همیشه از حرم خواهد ماند را نام ببرم، در کنار صدای ساعت صحن انقلاب، صدای نقاره، عصای نقره‌ای دست خادمان، چوب پرهای رنگی، کاشی‌کاری‌ها، آینه‌کاری‌ها و این چلچراغ‌ها همیشه بخشی مهم از خاطرات من را به خود اختصاص داده‌اند. گاهی که بادی در رواق‌ها می‌پیچد، صدای جیرینگ جیرینگ آویزهای چلچراغ‌ها بلند می‌شود و آدم دوست دارد، ساعت‌ها بنشیند و زل بزند به درودیوار رواق‌ها.



عکس زائر

هدیه امام رضا(ع)

سیدمحمد امیرحسینی، فرزند مشهد است اما چندین سال است که در سوئد زندگی می‌کند. او که به شوق زیارت بارگاه رضوی هر فرصتی را برای سفر به مشهد غنیمت می‌داند، می‌گوید هیچ‌گاه دست خالی از حرم به خانه بازنگشته است، هشت سال پیش امام رضا(ع) همسرش را به او هدیه داده و می‌گوید: حالا هم که با هم آمده‌ایم به پابوسی دست پر باز می‌گردیم.

عکس: احمد حسنی| شهرآرا

حدیث گرافی



طرح: جلال حاجی زاده

خادم نوشت

حال و هوای دور ضریح آقا





حسین ابراهیمی
خادم حرم مطهر رضوی

یکی از اتفاقاتی که تقریبا هر هفته در حرم امام رضا(ع) به عنوان یک خادم برای من می افتد این است که نزدیک یک ساعت یا بیشتر در کنار ضریح مطهر امام رضا(ع) می‌ایستم و به زوار حضرت خیره می‌شوم، البته رسالت خادمی که آنجا می‌ایستد این است که به نظم جمعیت کمک کند تا همه افراد بتوانند بدون مشکل زیارت کنند اما در آن شلوغی بیشتر اوقات کاری نمی‌توان کرد ولی باز هم سخن خادمی که آنجا ایستاده بی‌تأثیر نیست و عده زیادی به خاطر احترامی که برای خدام قائل هستند تأثیر می‌پذیرند و به جملاتی که گفته می‌شود گوش می‌دهند.

اما در کنار کاری که آنجا باید انجام بدهم و انجام می‌دهم به عنوان یک عاشق امام رضا(ع) این دقایق برای من خیلی لذت‌بخش است. از طرفی حرف دل خودم را در آن دقایقی که به ضریح مطهر چنگ زده‌ام به امام رئوف می‌گویم و از طرفی به حال افرادی که با زبان ساده با امام معصوم، که به منزله پدر امت است، درددل می‌کنند، غبطه می‌خورم.

فردی که می‌آید، در کنار ضریح مطهر می‌ایستد، با زبان ساده خودش قربان صدقه حضرت می‌رود و شروع می‌کند یکی یکی مشکلات خودش را بدون توجه به فضای شلوغ آنجا به حضرت می‌گوید و به قول خودش حاجت نگرفته به شهرش باز نمی‌گردد و به خاطر همین این فیض را رها نمی‌کند و این زیارت را دوست دارد. به امام رضا(ع) و حرمش به عنوان ملجأ و پناهگاه دل شکستگی‌های خودش نگاه می‌کند.